

- صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آتیه (تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
- مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم
- سردبیر: رضا جمیلی
- معاون سردبیر: میترا فردوسی
- مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
- صفحه آرایی: کتایون رحیمی
- ویرایش عکس: شبنم رضوانی
- ویرایش متن: مریم مهداد
- تحریریه: مسعود شاه حسینی، نسرين ظهیری
- مجتبی کاوه، امیراحسینی، صدرا محقق
- لی لی اسلامی، مسعود مشایخی، امین جلالوند
- حمیدرضا عبدالوند، فاطمه علی اصغر، عماد عزتی، عبدالله مقدمی
- احسان رحیمزاده، مهرآذین بشیری راد، مریم طالبی و...
- با تشکر از: پیام براز جانی، ابراهیم باقری
- صولت فروتن
- نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
- شماره ۲۲، طبقه پنجم
- تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
- www.Atiyehnoweekly.ir
- چاپ: هنر سرزمین سبز
- آگهی و اشتراک: ۸۸۵۱۷۰۹۱



۱۹۷  
نسرین ظهیری  
روزنامه نگار

## مسئول

جعبه سبب را کشاند داخل خانه. بوی پاییز گرفت. بوی باغ‌های سرشار سمیرم. بوی دلپذیر سبب دماوند. خستگی زود در رفت. دفترچه بیمه‌اش را از کیف درآورد و گفت امروز ساعت سه بعدازظهر نوبت دارم.

مرد با افسردگی دست به گریبان است. می‌گویم من اگر جای شما بودم، می‌رفتم وسط باغ سبب و توی این همه بوی بهشتی افسردگی و پریشان‌حوالی‌رواز چونم در می‌کردم پرود دنبال کارش. افسردگی رو بنادر برای ما تهرانی‌ها که هرروز با بوی گازوئیل بیدار می‌شیم و با بوی مانده دوده، خواب میریم. مرد میان سال می‌خندد و خنده‌اش طعم تازه‌ای دارد: «چی بگم خانم، پریشان‌حوالی که ربطی به هوا و به اینجا و اونجا ندارد، پریشان‌حوالی مال توی آدماست. مال کرده و ناکرده‌هاست. مال دیروز و امروز که نیست، مال قدیم‌هاست.» بعد شروع می‌کند به تعریف و تمجید از خانم دکتر روانکا: «این خانم دکتر کاربلده هالا! قشنگ با چند تا جمله من فهمید عیب کار من کجاست. می‌گه آدمای بیشتر وقتا مقصرند، توی تصمیمای اشتباهمون. اما این مهم نیست مهم اینه که مسئول باشند در برابر زندگی و کارا و تصمیماتمون. می‌گه آدمی با مسئول بودن میشه آدم واقعی. باید مسئول بود در برابر جامعه خودت و دیگران.»

مهمانم از کلمه مسئول بودن انگاری خوشش آمده، انگار دواي دردهایش بوده. همین طور که دارم پونه کوهی دم می‌کنم، کمی گل گازوبان می‌ریزم داخل قوری تا مهمانم بنوشد و آرام بگیرد. بعد صدای پیامک گوشیش می‌آید، نگاه می‌کند. توی نگاهش همه چی قاطی می‌شود، تعجب، تردید، حیرت و... می‌گویم چی شد. می‌گوید: «انگار از مطب خانم دکتره. آدرس جدید مطب رو نوشته و گفته پول نقد بیارین. مگه کارت‌خوان ندارند...» می‌گویم لابد نه. انگار یکی باید به ایشون معنی مسئول بودن رو بفهمونه. انگار بعضی‌ها کور خودشون اند و بینای مردم.

## زبان زبان

### سرعت‌گیر

۶۴



عبدالله مقدمی

روزنامه نگار

مدتی است توی این فکرم که واقعا الکی نیست که یکی می‌شود کارهای و یکی دیگر مثل من می‌شود عوام بل هم اصل! واقعا باید خیلی پُر باشی و خیلی حالیت باشد که مثلا بفرستند توی آن راهروهای سبز خوشگل که برسر مخالفت یا موافقت با طرح و لایحه ای، به‌موقع «دو دو» یا احسنت! احسنت بگویی.

یا خیلی باید سرت بشود که بتوانی پشت تریبون تذکر آیین‌نامه‌ای له یا علیه این یا آن موضوع مهم بدهی. کلی باید چیزمیز بدانی که بتوانی چیزهایی که امثال من توی آینه

نمی‌بینیم، توی خشت خام ببینی و بزنی وسط خال. یعنی واقعا دم‌شان گرم. اصلا هر قدر حقوق بگیرند حق‌شان است.

براش هر چه که نوشابه است باز کنیم هزار تاشتر و گاوارا دراز کنیم میان ما و نماینده فرق بسیار است همیشه ناز کند، باز ما نیاز کنیم اما اخیرا برخی از این عزیزان با یک حرکت خارق‌العاده شگفتی آفریدند و کف جهانیان را بُراندند.

یک طرح اسطقس‌دار و اساسی نوشتند که مو لای درزش نرود. براساس این طرح، تدریس زبان انگلیسی از همه

مدارس کشور باید حذف شود. شتر مُرد، حاجی خلاص! این عزیزان، نشست‌اند و کلی فکر کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند.

گویی اصلا همان قدیمی‌ها ضرر و زبان زبان را خوب می‌فهمیدند که می‌گفتند: «زبان سسرخ، سر سبز می‌دهد بر باد» یا «تن را زبان است اما اخیرا برخی از این عزیزان با یک حرکت خارق‌العاده شگفتی آفریدند و کف جهانیان را بُراندند.

زبان را هر که خواند در زبان است زبان آموز عمرا در امان است کشم بیرون و از بیخش بَبَرَم



## اربعین

### بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

هرساله هم‌زمان با اربعین حسینی، شیعیان بسیاری از سراسر جهان به‌ویژه از نقاط مختلف ایران و عراق بسا پای پیاده برای زیارت حرم امام حسین(ع) عازم کربلا می‌شوند؛ این سنت که از سال‌ها پیش در میان شیعیان عراق مرسوم بوده در چند سال اخیر، اما از مرزهای این کشور فراتر رفته و به یک رویداد جهانی تبدیل شده است. امسال نیز حضور بیش از سه و نیم میلیون ایرانی در راهپیمایی اربعین، این رویداد را سرتیتر رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی کرده است. به‌طوری که در روزهای اخیر هشتگ‌ها و اظهارنظرها پیرامون این راهپیمایی عظیم، «اربعین» را بار دیگر به بحث داغ شبکه‌های اجتماعی تبدیل کرده است.

کاربری به نام «زنپ» در تعبیر پیاده‌روی اربعین، نوشت: «اربعین، نمایش قدرت و عظمت حادثه کربلایی است که پس از گذشت قرن‌ها، هنوز هم به‌عنوان عنصر اصلی الهام‌بخش قیام‌های آزادی‌خواهانه بشر در جای‌جای جهان مطرح است.»

کاربر دیگری به نام «مهدیه» نیز در

وصف عشق زائران امام حسین(ع) این‌طور نوشت: «عشاق کربلا برای طواف آمده‌اند، مسافت‌های طولانی را بدون وسیله پیاده‌روی کرده‌اند، عشق عجیبی است که در هیچ قصه‌ای نخواهید یافت.» یک کاربر دیگر هم نیز در توصیف پیاده‌روی اربعین، نوشت: «حقیقت ذکر در خلوت و خلسه و خلوص به‌بار می‌نشیند که ظاهرا با شلوغی، شتاب‌زدگی و تشست در تعارض است. پیاده‌روی اربعین، اما یک آیین تمام‌عیار ذکر حقیقی است. خلوت در متن جلوت، خلسه در شلوغی، درهم آمیختگی سیر آفاق و انفس، هم تجلی است هم تجافی.» کاربری به نام «حسن» نیز که اربعین را تمرینی برای وحدت می‌داند، در این باره نوشت: «وقتی از خونه حرکت کردیم در کل مسیر رفت و برگشت حتی وقتی در مرز برای عبور در شلوغی جمعیت بودیم حتی در شلوغی مسیر پیاده‌روی و شلوغی حرم، ندیدم کسی عصبانی بشه، مردم به‌هم لبخند می‌زدند و به کسی که کمک نیاز داشت کمک می‌کردند. اینجاست که اربعین، تمرینی برای

وحدت است.» کاربری به نام «علی» در خصوص مردمی بودن رویداد پیاده‌روی اربعین، نوشت: «یک درس از پیاده‌روی اربعین، تمام این در مرکز توجه قرار گرفتن‌ها، فارغ از حب امام حسین(ع) که عالم‌گیر است، به‌خاطر آن است که تمام فعالیت‌ها مردمی و خودجوش هستند. تا زمانی که اراده مردم، پشتوانه باشد عالم‌گیر می‌شود.» در این میان کاربری به نام «بابک» به برخی اختلاف‌های به‌وجود آمده بین ایرانیان و برخی کشورهای عرب‌زبان پرداخت و در این رابطه از نتایج علاقه به امام حسین(ع) گفت و نوشت: «از سال ۱۳۹۴، توفیق حضور در پیاده‌روی اربعین را داشته‌ام. برداشت شخصی‌ام این است که امسال گشتل اختلاف‌های نژادی بین ایرانیان و اعراب فعال تر شده است و اگر خب حسین نبود، با کوچک‌ترین بهانه‌ای، شاهد درگیری بین گروه‌های مختلف در مسیر نجف به کربلا بودیم.» یکی از کاربران به نام «باقری» به موکب‌هایی که در مسیر پیاده‌روی اربعین

که هر چه می‌کشم من از زبان است به هر حال این بزرگان اهل تمیز، مثل من عوام نیستند که حرف الکی بزنند و طرح بدون پیش‌بینی‌های لازم ارائه کنند. برای همین راه را باز گذاشته‌اند هر کس دلش خواست زبان انگلیسی بیاموزد، برود آموزشگاه زبان، پولش را اخ کند و یاد بگیرد. کی جلویش را گرفته است؟

بقیه هم که پولش را ندارند یا در شهر و روستاها آموزشگاه زبان ندارند، یاد بگیرند. فوقش سالی، ماهی یک «لوور» می‌خواهند بگویند دیگر! خب نگویند!

قرار دارند و از زائران پذیرایی می‌کنند، پرداخت و در وصف تجربه نوشیدن چای در این موکب‌ها نوشت: «مانند غذای هیئت که عطر و طعمش با همه غذاهای عالم فرق دارد، چای روزه هم عطر و طعم فوق‌العاده‌ای دارد حالا اگر این چای روزه را در پیاده‌روی مسیر نجف به کربلا در اربعین و از موکب‌های عراقی بخوری، می‌شود خاطره‌ای که بعید است آن را فراموش کنی.»

کاربری به نام «زهره سادات» نیز در خصوص لزوم حضور موکب‌های ایرانی در این مسیر، نوشت: «خیلی از موکب‌های ایرانی که در مسیر پیاده‌روی اربعین، نجف و کربلا حضور داشتند، به‌هیچ‌عنوان بزرگ و تجملاتی نبودن. حتی غذاهاشون نسبت به غذای موکب‌های عراقی ساده‌تر بود. حضور موکب‌های ایرانی ضروری‌ه، وگرنه یکی مثل من، غذایی برای خوردن پیدا نمی‌کنه.»

کاربری به نام «نازنین» با انتشار ویدئویی از پسری که مادرش را کول کرده و در مسیر پیاده‌روی اربعین در کنار دیگر زائران قدم برمی‌دارند، در توضیح آن، نوشت: «کجای دنیا؟ کدوم فرهنگ؟ کدوم دانشگاه؟ واقعا در چه کلاس و مکتبی میشه یاد گرفت اینجوری هم بری پی عشقت! هم پدر و مادرت رو راضی نگهداری و بهشون خدمت کنی؟! می‌توان گفت، پیاده‌روی اربعین و اجتماع عظیم عشاق امام حسین (ع) نمایشگاه فرهنگ‌های اصیل انسانی است.»

«محمد مهدی محرمی» برای توصیه به تجربه یک بار حضور در راهپیمایی اربعین، این‌طور نوشت: «فارغ از هر نگاه سیاسی و ایدئولوژیکی که هر فردی داره و جهان‌بینی‌اش رو شکل میده، به همه افراد با هر نوع جنسیت، رنگ، نژاد، دین و مذهب پیشنهاد حداقل یک بار زیستن در اتمسفر پیاده‌روی اربعین رو میدم. امام حسین(ع) امام همه انسان‌ها و همه آزادگان عالم است. امام حسین(ع) شهید فرهنگ پیشرو انسانیت است.» در این بین، اما کاربری به نام «صادق» از رفتارهای بعد از پیاده‌رفتن به کربلا گفت و در این باره نوشت: «زمانی که از پیاده‌روی اربعین برگردید، اثرش پیدا می‌شود، اگر علیه ظلم فریاد زدید، پس راه را درست رفته‌اید، اما اگر ساکت بودید یک پیاده‌روی عادی بیش نبود.»



### ساختمان نیمه‌کاره

N A R R A T I V E



۱۹۵  
مسعود مشایخی  
جوشکار و دانش‌آموخته جامعه‌شناسی

## وقتی که طلبیده شوی همه چیز جور می‌شود



یک روز سر این کار، روز دیگر در ساختمان دیگر مشغول کار بود. جای ثابتی نداشت. هر کجا که می‌خواستند مصالحی جابه‌جا کنند، صدایش می‌زدند. در آمد چندان نداشت و از همین راه، روزگار خود و خانواده شلوغ پنج‌نفره‌اش به سختی می‌گذشت. در این هفته چندان نبوده احساس شد، وقت‌هایی که مصالح روی زمین مانده بود و هیچ‌کس نبود آن‌ها را به طبقات بالا برساند. بعد از چند روز نبودن، دیروز به ساختمان آمد؛ خسته و تکیده. زیرچشم‌هایش گود افتاده بود. گونه‌هایش برآمده و چهره‌اش آفتاب‌سوخته شده بود. به نظر مریض می‌آمد. سرفه‌های ممتد و چهره برافروخته‌اش به‌خوبی نشان می‌داد که او بیمار است. اما با همه این احوالات بد، چشم‌هایش برق خاصی داشت و از آن گودی تارک، رضایت رامی‌شد در آن هادید. در جواب بچه‌ها که علت نبودنش را جویا شدند با ذوق خاصی گفت: کربلا بودم و تازه برگشتم. همه برگشتند و نگاهش کردند. او هم انگار فتح‌الفتح کرده باشد، کمی خود را جمع‌وجور کرد و سرش را بالا گرفت، اما شرم و حیای همیشگی توی لیخندش نقاشی شده بود. علی‌آقا زیارت قبول. چه بی‌خبر و بی‌سروصدا. باز هم با سری پایین و چشم‌هایی که به زمین دوخته شده، جواب بچه‌ها را می‌داد. علی در آمدش پایین است و خرچش را به سختی درمی‌آورد. هیچ‌کس باورش نمی‌شد به کربلا رفته باشد. داستان رفتن هم جالب بود. مسجدی که هر شب برای عزاداری به آنجا می‌رفته، قرعه‌کشی سفر کربلا داشته که از شانس خوب علی، اسمش برای سفر رایگان کربلا در می‌آید. یک طلب قدیمی‌اش وصول می‌شود و کارهای گذرنامه‌اش را انجام می‌دهد. او به همین سادگی عازم سفری می‌شود که همیشه یکی از رویاهای دست‌نیافتنی‌اش بوده. بچه‌ها سوال پیچش کردند. علی تازه چانه‌اش گرم شد و شروع به تعریف خاطراتش کرد. از همان اول که پا در کاب اتوبوس گذاشت تا لحظه‌ای که از مرز رد شدند. پیاده‌روی راه نجف تا کربلا. اولین باری که چشمش به گنبد طلایی مرقد امام حسین(ع) افتاد. حس و حال آنجا را بر ایمان تعریف کرد. وقتی به این‌جای داستان رسید چشم‌هایش پر از اشک و صدایش بغض‌آلود شد. می‌گفت، حال و هوایی دارد و صفتشده‌ی انگار رویایی بوده که به حقیقت پیوسته و یکی از آرزوهای محال‌ش رنگ برآورده‌شدن به خود گرفته. علی داستانش تمامی نداشت، اما ما باید سر کار می‌رفتیم. وقتی که از زمین بلند می‌شد، زیر لب زمزمه می‌کرد امام حسین(ع) خودت بطلب سال آینده هم خدمت بیایم.

